

## مقالات مرتبط

- اندیشه: بهره برداری از منابع طبیعی در نظام اقتصادی اسلام
- گزارشی از یک کتاب: بررسی و نقد کتاب اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب
- نقد و بررسی مبانی و روش شناسی نظریه عدالت جان رالز
- نظریه عدالت به انصاف جان رالز: نظریه ای جهان شمول یا لیبرالی
- عدالت به مثابه انصاف
- مالکیت معادن ملی

## عناوین مشابه

- اعراض از حق مالکیت از دیدگاه فقه امامیه و حقوق ایران
- بررسی تبعیت مالکیت معادن از مالکیت اراضی در فقه امامیه
- بررسی قاعده ی عدالت از دیدگاه فقه امامیه
- حق تحقیق نیروی انتظامی در اعمال منافی عفت از دیدگاه فقه امامیه
- دیدگاه «اطاعت زوجه بر اساس معیار معروف» از منظر فقه امامیه
- تأثیر احراز در مالکیت آب از نگاه فقه امامیه با توجه به حقوق و واقعیت های معاصر
- بررسی تطبیقی ارث زن از دیدگاه فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران
- امکان سنجی فسخ نکاح به علت زناى زوجه، از دیدگاه فقه امامیه
- وجه افتراق دیدگاه فقه امامیه و حقوق مدنی ایران با تحلیل مفهومی کالای معیوب در تحقق خیار عیب و مسئولیت ناشی از آن
- بررسی جرم کودک آزاری از دیدگاه قانون مجازات اسلامی و فقه امامیه

## مالکیت معادن از دیدگاه فقه امامیه

محمد اعتمادی ✉

### چکیده

در نظام اقتصادی اسلام، با توجه به وظایفی که برای دولت تعیین شده، امکانات و ثروت های زیادی نیز در اختیار او گذاشته شده است. یکی از این ثروت ها معادن است که دولت می تواند با استفاده از آن ها اهداف نظام اقتصادی اسلام را محقق سازد. مسئله مهم در این تحقیق، تعیین دقیق حقوق مالکیت معادن است که این مهم با نگاه به فقه امامیه در دو گفتار ساماندهی شده است، گفتار اول به مفاهیم و تعاریف مرتبط با موضوع می پردازد و در گفتار دوم بحث مالکیت معادن از دیدگاه فقهای امامیه مورد کنکاش و بررسی قرار گرفته است که فقهای امامیه در باره مالکیت منابع طبیعی به طور کلی و معادن به طور خاص نظریات متفاوتی دارند که حداقل چهار نظریه در باره مالکیت معادن وجود دارد که برخی می گویند، معادن به طور مطلق جزء انفال و ملک دولت اسلامی است چه در اراضی انفال باشد و چه در اراضی که متعلق به همه مسلمین است و چه در اراضی شخصی و خصوصی و چه معادن ظاهری و چه باطنی و برخی دیگری از فقها به طور مطلق از مباحات اصلیه و از مشترکات عمومی می دانند که همه افراد می توانند به اندازه نیازشان استفاده و بهره برداری کنند و گروه سوم بر این باورند که معدن در ملکیت تابع زمینی است که در آن کشف می شود که اگر در اراضی انفال و دولتی باشد ملک دولت اسلامی است، اگر در اراضی که متعلق به عموم مردم است کشف گردد، مثل اراضی مفتوح العنوه متعلق به همه مسلمانان می باشد و اگر در اراضی شخصی کشف گردد ملک صاحب زمین است و گروه چهارم قایل به تفصیل هستند و می گویند، معادن اگر باطنی باشد جزء انفال و ملک دولت اسلامی و اگر ظاهری باشد از مباحات اصلیه و مشترکات عمومی است.

**واژه گان کلیدی:** معدن، معادن ظاهری، معادن باطنی، مالکیت، فقه، امامیه، دولت،

مباحات عامه، مشترکات.

✉ دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه اقتصادی.

## مقدمه

بحث مالکیت در نظام‌های اقتصادی، از مهم‌ترین مباحث به شمار می‌رود؛ زیرا منشأ بسیاری از دیدگاه‌های مکاتب اقتصادی، نوع دیدگاه آنان نسبت به مالکیت است. با شناخت ساختار و نوع مالکیت و حدود آن، در هر نظام اقتصادی، می‌توان به دیدگاه آن نظام در رابطه با سایر مسایل اقتصادی نیز پی‌برد؛ زیرا ساختار مالکیت در جهت دادن به کیفیت و شیوه تولید، توزیع، مصرف و بهره‌برداری بهینه از منابع، نقش بسیار مهم و کلیدی دارد، در قسمت معادن نیز که یکی از مهم‌ترین منابع تولید هر کشوری به حساب می‌آید و نقش ویژه و حیاتی در توسعه و رشد اقتصادی دارد، بررسی مالکیت و چگونگی آن از مباحثی است، که تأثیر مهم در بهره‌برداری درست و بهینه از این سرمایه‌ی عظیم و خدا دادی دارد؛ زیرا فقدان حقوق مالکیت در منابع طبیعی از جمله معادن مساوی با نابودی آن‌ها خواهد بود و به یقین مردم در بهره‌برداری از آن دچار افراط خواهند گردید و به شیوه‌های نادرست و غیرفنی و در عین حال غیرمسئولانه روی خواهند آورد که نتیجه‌ای چنین بهره‌برداری از منابع طبیعی نابودی آن‌ها را در پی خواهد داشت.

بنابراین در این پژوهش مالکیت معادن را از دیدگاه فقهای امامیه مورد بررسی و کنکاش قرارداد و با اقوال، نظرات و مستندات آنان در باره مالکیت معادن آشنا خواهیم شد.

## مفاهیم و کلیات

معرفی اشیا و پدیده‌ها و بیان رابطه‌ها و نسبت‌ها به طور غالب از طریق مفاهیم و واژه‌ها صورت می‌گیرد و هرگوینده و نویسنده معانی ذهنی خود را از طریق مفاهیم و الفاظ به مخاطب منتقل می‌سازد؛ بنابراین پیش از هرچیز مفاهیم و الفاظی که با موضوع یک تحقیق و پژوهش در ارتباط است باید به صورت درست و روشن تبیین و تعریف گردد تا هم خود بتواند معنا را به همان صورتی که در ذهن دارد به مخاطب منتقل سازد و هم مخاطب در انتقال معانی از طریق این مفاهیم دچار سردرگمی و حیرت نگردد و لذا در این گفتار از تحقیق که مربوط به مفاهیم و تعاریف است، واژه‌ها و مفاهیمی؛ چون معدن، معادن ظاهری و باطنی و مالکیت را که با مطالب مندرج در این مقاله ارتباط دارند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## ۱. تعریف معدن در لغت

واژه معدن در منابع لغت به دو معنا به کار رفته است؛ یکی مکان هر چیزی که اصل و مرکز آن چیز در آن جا باشد و دیگری محل رویدن و سرچشمه فلزات؛ مانند طلا و دیگر سنگ‌های گران بها؛ اما عرف محدودۀ این تعریف را وسیع تر کرده و هر آنچه از زمین استخراج گردد و ارزش اقتصادی داشته باشد معدن می گویند؛ مانند طلا، نقره، سرب، مس، آهن، یاقوت، زبرجد و دیگر سنگ‌های قیمتی و همچنین معادن مایع (روان)؛ مانند نفت، گاز، گوگرد و معادن دیگر مانند نوره، سرمه، نمک، گچ، سنگ آسیاب و سنگ‌های زینتی و هر آنچه از جوف زمین استخراج گردد و ارزش مالی داشته باشد به آن معدن اطلاق می گردد.

حال تعریف این واژه را با توجه به منابع اهل لغت به ترتیب زیر مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. ابن منظور در کتاب لسان العرب به نقل از لیث چنین می نویسد:

«المعدن مکان کل شیء یكون فیہ اصله ومبدؤه نحو معدن الذهب والفضة والأشیاء...المعادن:

المواضع اللتی یتخرج منها جواهر الأرض.»<sup>۱</sup>

معدن جایی هر چیزی است که اصل و ریشه و مبدأ آن چیز آن جا است؛ مانند معدن طلا و نقره و اشیا و معادن هم جمع معدن است؛ یعنی جاهایی که جواهر و اشیا معدنی از آن جاها استخراج می شود. عین همین تعریف را ابراهیم مصطفی در کتاب المعجم الوسیط آورده است<sup>۲</sup>؛ اما جوهری در صحاح اللغه<sup>۳</sup> آن را تنها به مرکز کل شیء معنا کرده است.

۲. فیروزآبادی در قاموس معدن را چنین تعریف می کند: «والمعدن کمجلس: منبت الجواهر من

ذهب ونحوه لإقامة أهله فیہ دائماً أو لإنبات الله عز وجل إیاه فیہ، ومکان کل شیء فیہ أصله.»<sup>۴</sup>

معدن بروزن مجلس، به معنای منبت و محل رشد و رویدن جواهر؛ مانند طلا و نقره است و اطلاق کلمۀ معدن در چنین جاهایی به این جهت است که اهل چنین جاهایی در آن جا اقامت می کنند و یا از آن رواست که خداوند متعال این جواهر را در آن جا، رشد می دهد و می رویاند و همین طور به مکان هر چیزی که ریشه اش آن جا است نیز معدن اطلاق می گردد.

۳. ابن اثیر در کتاب نهایه پیرامون حدیث بلال بن حارث که می گوید: أنه اقطعہ معادن القبلیة، معدن را چنین تعریف می کند: «المعادن: التی یتخرج منها جواهر الارض كالذهب والفضة و

النحاس و غیر ذلک وا حدها المعدن...و المعدن: مرکز کل شیء.»<sup>۵</sup>



به آن مکان‌های که جواهر و اشیا بی‌گران‌بها و قیمتی، مانند طلا، نقره، مس و غیر این‌ها استخراج می‌شود، معادن اطلاق می‌گردد و مفرد آن معدن است و از ماده عدن گرفته شده است و به معنای اقامت می‌باشد و به مرکز هر چیزی نیز معدن گفته می‌شود.

۴. خلیل بن احمد فراهیدی در تعریف معدن چنین می‌گوید: «المعدن: مکان کل شیء، اصله و مبدؤه: نحو الذهب و النفضة و الجواهر و الأشياء، و منه: جنات عدن و فلان معدن للخیر و الشر.»<sup>۶</sup>

## ۲. تعریف معدن در کلمات فقها

بسیاری از فقها و بزرگان امامیه از واژه معدن و مشتقات آن تعریفی ارائه نکرده و به تبعیت از روایات باب معدن، تنها به ذکر مصداق آن‌ها بسنده کرده‌اند و یا به دلیل این که معنا و مفهوم آن برای شان روشن بوده و به همین جهت نیازی به تعریف ندیده‌اند و بسیاری از آنان نسبت به برخی از مصداق معدن مانند؛ نوره، حص (مغرب گچ)، گل سرشور و مغره قائل به توقف شده‌اند به عنوان نمونه صاحب مدارک الاحکام<sup>۷</sup> و صاحب ریاض المسائل<sup>۸</sup> از جمله فقهای است که در این گونه مواد قائل به توقف گردیده و اظهار نظر نکرده است و برخی دیگری از فقها که این واژه را تعریف کرده‌اند در معنا و مفهوم آن با هم اختلاف نظر دارند که به طور کلی دو نظریه و دیدگاه از کلمات و عبارات بزرگان امامیه در ارتباط با تعریف واژه معدن به دست می‌آید که به ترتیب زیر به آن خواهیم پرداخت.

### الف. عده‌ای از فقها در صدق معدن دو چیز را معتبر می‌دانند:

۱. ماده معدنی باید دارای خصوصیتی باشد که به جهت آن خصوصیت و ویژگی، بهره‌برداری از آن برای مردم مهم تلقی و ارزیابی گردد و در اثر این خصوصیت ارزش و قیمت پیدا کند.
۲. به جهت همین خصوصیت از حقیقت زمین بودن خارج گردد که دیگر کسی به آن ماده به لحاظ همین ویژگی زمین اطلاق نکند و یا به تعبیر برخی از فقها معدن چیزی است که در اصل شکل‌گیری خود، غیر از زمین است؛ یعنی از مواد غیر زمینی تشکیل گردیده نه این که در اصل از مواد زمینی به وجود آمده باشد؛ ولی در اثر تغییر و تحول، به ماده که فعلاً غیر از حقیقت زمین است تبدیل شده باشد چنانکه علامه حلی (ره) به این معنا تصریح می‌کند: «والمعدن ما کان فی الأرض من غیر جنسها الخ.»<sup>۹</sup>

مطابق این تعریف هر چیزی که از زمین به دست می‌آید باید این دو خصوصیت را داشته باشد تا به آن چیز معدن صدق کند تا در نتیجه احکام معدن از قبیل تعلق گرفتن خمس از حیث معدن بودن و رسیدن به حدنصاب معین و مالکیت و... بر آن ماده مترتب گردد.

بزرگانی؛ مانند علامه حلی در تذکره الفقهاء<sup>۱۱</sup> و منتهی المطلب<sup>۱۱</sup>، محدث بحرانی در حدائق الناظره<sup>۱۲</sup>، ملا حبیب الله شریف کاشانی در کتاب الخمس<sup>۱۳</sup>، سید عبدالاعلی سبزواری در مهذب الأحکام<sup>۱۴</sup>، سید کاظم طباطبای یزدی در عروه الوثقی<sup>۱۵</sup> «ایشان گچ، نوره، گیل سرشور، سنگ آسیاب و مغره را در ردیف معادن به شمار می آورد؛ ولی تعلق وجوب خمس را به اینها از باب معدن بودن بنا بر احتیاط می داند و بعد می فرماید: وان كان الأقوی عدم الخمس فیها من حیث المعدنیة» (قدس الله اسرارهم) و نیز آیت الله مکارم شیرازی<sup>۱۶</sup> و آیت الله سبحانی<sup>۱۷</sup> از فقهای معاصر (ادام الله افاضاتهم) از طرف داران این نظریه هستند.

### ب. برخی دیگر در صدق معدن قیمتی بودن آن را معیار قرار داده است:

عده ای دیگری از فقها در تعریف معدن تنها و ویژگی اول را در صدق معدن معیار قرار داده اند هر چند از حقیقت زمین بودن خارج نگردد همانند سنگ آسیاب و گچ پیش از سوزاندن (احتراق) آن و سایر چیزهایی از این قبیل مواد.

بر اساس این نظریه مطلق آنچه در زمین به وجود آمده است با داشتن یک ویژگی به آن معدن صدق کرده و حکم معدن بر آن جاری می گردد و آن عبارت است از این که انتفاع و سود بردن از آن برای مردم مهم و بزرگ باشد و ارزش اقتصادی داشته باشد و به جهت همین ویژگی قیمت پیدا کند، هر چند از حقیقت زمین بودن خارج نشده و به آن زمین اطلاق گردد.

بزرگانی مانند ابن ادریس حلی در سرائر<sup>۱۸</sup> (به این جهت ایشان را از طرف داران این نظریه می دانیم که گچ، نوره و مغره را جزء معادن می داند اینها قطعاً از مصادیق زمین می باشد و به شیخ طوسی اعتراض کرده که چرا نوره و مغره را در ردیف معادن نیاورده است با این که اینها از معادن است)، محقق حلی در المعتبر<sup>۱۹</sup>، جمال الدین حلی در مهذب البارع<sup>۲۰</sup>، شهید اول در بیان<sup>۲۱</sup>، شهید ثانی در مسالک الأفهام<sup>۲۲</sup> و همچنین در روضه البهیة<sup>۲۳</sup>، صاحب جواهر در جواهر الکلام<sup>۲۴</sup>، سید طباطبای بروجردی در رساله خمس<sup>۲۵</sup> و سید ابوالقاسم خویی در المستند فی شرح العروه الوثقی<sup>۲۶</sup> از طرف داران این نظریه هستند.

### ۳. اقسام معادن

به طور کلی معادن به اعتبار وجودش در عمق زمین یا در سطح و ظاهر زمین یا به اعتبار این که پس از استخراج نیاز به تصفیه و تخلیص دارد و یا ندارد بر دو بخش زیر تقسیم می شود:

۱. معادن ظاهری؛

۲. معادن باطنی.

## تعریف معادن ظاهری

در باره تعریف معادن ظاهری در عبارات فقها و محققین اختلاف نظر وجود دارند که به طور کلی دو معنا و تعریف برای آن شده است:

الف. معادن ظاهری، معادنی است که آن جوهر و ماده معدنی آشکار و قابل دسترس برای همگان و در سطح زمین قرار داشته باشد و بدون تغییر شکل قابل استفاده و بهره‌برداری بوده باشد و به تعبیر دیگر پس از عملیات استخراج و یا حیات نیاز به تصفیه نداشته باشد و تنها حیات و به دست آوردن آن‌ها احتیاج به تلاش و کار دارد، حال ممکن است در عمق زمین واقع شده باشد و نیازی به حفاری و کارهایی تخصصی و فنی داشته باشد یا این که اصلاً نیاز به عملیات و کارهایی فنی نداشته باشد و در سطح و ظاهر زمین واقع شده باشد؛ مانند نمک، گل سرشوی، گچ، گوگرد و....

براساس این تعریف معیار و ملاک اصلی در معادن ظاهری، آشکار بودن آن ماده معدنی است که پس از استخراج نیازی به تصفیه ندارد و هر کس می‌تواند از آن استفاده کند و مقصود از ظاهر بودن معدن، این نیست که روی زمین و سطح آن قرار گرفته باشد و نیازی به حفاری و عملیات فنی و تخصصی نداشته باشد؛ بلکه همان گونه که گفته شد مقصود از ظاهر بودن معدن این است که پس از استخراج آماده بهره‌برداری و استفاده می‌باشد و لوائین که در قعر زمین واقع شده است؛ پس براساس این تعریف در حقیقت معادن ظاهری دو قسم می‌شود:

۱. در سطح زمین قرار دارد.

۲. در عمق زمین قرار دارد.

این تعریف از معادن ظاهری از عبارات فقهای چون علامه حلی<sup>۲۷</sup>، شهید ثانی<sup>۲۸</sup>، محقق سبزواری<sup>۲۹</sup> و شهید صدر<sup>۳۰</sup> (رحمة الله علیهم اجمعین) و آیت الله فیاض<sup>۳۱</sup> (مدظله العالی) استفاده می‌شود.

ب. معادن ظاهری معادنی است که در سطح زمین قرار گرفته باشد و نیاز به حفاری زمین نباشد هر چند که پس از حیات و دست پیدا کردن به آن‌ها، جهت استفاده، نیاز به تصفیه و تخلیص دارد و به همین جهت است که این گونه معادن را کسی به واسطه احیا مالک نمی‌شود؛ چون احیا در این جا صدق نمی‌کند؛ زیرا احیای معادن عبارت است از: حفاری و عملیات خاک برداری و غیره که این گونه معادن نیاز به چنین کارهایی ندارد. به نظر می‌رسد این تعریف با فهم عرف نزدیک‌تر و از انطباق بیش تری برخوردار باشد مشهور میان فقها نیز همین معنا می‌باشد.

براساس این تعریف ملاک و معیار، در معادن ظاهری عدم نیاز آن به حفاری و عملیات خاک برداری و غیره است، حال ممکن است بعد از حیات نیاز به تصفیه داشته باشد و یا نداشته باشد. این

تعریف از معادن ظاهری با عبارات بزرگانی چون؛ جمال الدین حلی (ره) در مذهب البارع<sup>۳۲</sup>، صاحب جواهر (ره) در جواهر الکلام<sup>۳۳</sup>، حضرت امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله<sup>۳۴</sup>، محمد جواد مغنیه در فقه الإمام الصادق (علیه السلام)<sup>۳۵</sup> مطابقت و هماهنگی دارد.

### تعریف معادن باطنی

از تعریفی که پیرامون معادن ظاهری ارائه گردید تعریف معادن باطنی نیز روشن می شود که آن عبارت است از:

الف. معادن باطنی، معادنی است که آن ماده و جوهر معدنی پس از استخراج و عملیات حفاری نیاز به تصفیه و تخلیص داشته باشد هر چند در سطح و ظاهر زمین قرار گرفته است؛ پس براساس این تعریف معدن باطنی مثل معدن ظاهری دو قسم می شود:

۱. در سطح و ظاهر زمین قرار دارد.

۲. در عمق و زیر زمین قرار دارد.

این تعریف از معادن باطنی موافق و هماهنگ است با عبارات فقهای مانند علامه حلی در تذکرة الفقها<sup>۳۶</sup>، شهید ثانی (ره) در مسالک الأفهام<sup>۳۷</sup>، محقق سبزواری (ره) در کفایة الأحکام<sup>۳۸</sup>، شهید صدر (ره) در اقتصادنا<sup>۳۹</sup> و آیت الله فیاض (دامت برکاته) در الأراضی<sup>۴۰</sup> و عده ای دیگری از بزرگان امامیه است.

ب. براساس تعریف دیگری که از معادن باطنی شده است این است که معادن باطنی عبارت است از: معادنی که نیاز به کار و عملیات حفاری زمین دارد اعم از این که بعد از استخراج مواد، نیاز به تصفیه داشته باشد یا نداشته باشد که این تعریف براساس فرمایش صاحب جواهر (ره) مطابق بانظریه مشهوری از فقها است.

البته این نوع از معادن ممکن است نزدیک به سطح زمین باشد و ممکن است در طبقات عمیق زمین واقع شده باشد.

### ۴. تعریف مالکیت

#### ۱. مالکیت از نظر لغت

ملک (به کسر میم و سکون لام) در لغت به معنای واجدیت، احاطه داشتن بر شیء، قدرت و سلطنت و آنچه که در سلطه و تصرف انسان است، آمده. ملکیت مصدر جعلی ملک است و مقصود از آن، رابطه ای میان مالک و مملوک می باشد و همچنین واژه مالکیت که نیز مصدر جعلی مالک است به

معنای مالک بودن و دارای حق بودن، حيازت و تحت سیطره خود در آوردن و در تصرف خویش در آوردن و در واقع، استیلای بر مال، آمده است.

**الف. در مصطلحات الفقه حضرت آیت الله مشکینی (ره)** به نقل از منابع لغت واژه‌های مَلِک [به فتح میم و سکون لام] و مُلِک [به ضم میم و سکون لام] و مِلِک [به کسر میم و سکون لام] به یک معنا آمده است که از این جهت با تعریف فوق کمی متفاوت است و عبارات و کلمات اهل لغت نیز با همین تعریف هماهنگ به نظر می‌رسد که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد: «الملک بتثلیث المیم و الملكة بالفتح و الضم، و الملكية بالكسر و المملكة، فی اللغة مصادر من ملک یملک من باب ضرب بمعنی الاحتواء علی الشیء و التسلط و الاستیلاء علیه یقال ملک الشیء استولی علیه و تسلط. و قد کثر استعمال الملک بالكسر فی العرف العام فی المملوک من الأشياء و الأموال، و الفاعل مالک، و الملک بالضم فی نفس الاستیلاء و صاحبه ملک و مالک.»<sup>۴۱</sup>

**ب. در لسان العرب این چنین تعریف می‌کند:**

«المَلِکُ و المُلِکُ و المَلِکُ احتواء الشیء (فراگرفتن از هرسوی) و القدرة علی الاستبداد به، مَلِکَهُ یَمَلِکُهُ مَلِکًا و مَلِکًا و مُلِکًا و تَمَلِکًا.»<sup>۴۲</sup>

**ج. صاحب مجمع البحرین تنها واژه ملک (به ضم میم و سکون لام) را به سلطنت و استیلای بر تصرف معنا می‌کند:**

«والمَلِکُ بالضم: المملكة و قیل السلطنة و هی الاستیلاء مع ضبط و تمکن من التصرف.»<sup>۴۳</sup>

**۲. تعریف مالکیت از نظر فقها**

همان گونه که پیش‌تر گفته شد مالکیت مصدر جعلی مالک است و در اصطلاح فقها رابطه یا سلطه‌ای است اعتباری بین مال و شخص، اعم از شخص حقیقی یا حقوقی که بر اساس همان رابطه و علاقه یا سلطه‌ای که میان مالک و مملوک وجود دارد، شخص قادر است هر گونه بهره‌برداری و تصرف حقوقی و مادی معقولی را که بخواهد در آن انجام دهد.<sup>۴۴</sup>

**عبارات فقها درباره تعریف مالکیت و کلمات هم ریشه آن**

**الف.** مرحوم محقق یزدی (ره) متوفای ۱۳۳۷ هجری قمری در این باره چنین اظهار نظر می‌کند: «حقیقتها لیست إلا اعتبارا عقلائیاً فإِنَّهم یعتبرون عند کون شیء فی ید شخص علقته بینه و بینه منشأ لسلطنته علیه أو یعتبرون نفس السلطنة.»<sup>۴۵</sup>

در جایی دیگر چند صفحه بعد از عبارات بالا چنین می‌فرماید: «حقیقتها هو الاعتبار العرفی الّذی واقعیتہ و حقیقتہ عین الاعتبار کما هو التّحقیق و یمکن أن یقال إنّ المملکیّة هی نفس السّلطنة الخاصّة لا العلقه الملزومه لها و هذا هو الأظهر بملاحظه سائر المشتقات کما لا یخفی»<sup>۴۶</sup>

ب. دیدگاه مرحوم نائینی (ره) متوفای ۱۳۵۵ هجری قمری در باره تعریف مالکیت: «أما الجدة الاعتبارية فهي أضعف من المرتبتين السابقتين ولكن لها نحو تحقق في عالم الاعتبار و تكون منشأ للآثار و بها يتبدل الأموال»<sup>۴۷</sup>

ج. نظر مرحوم محقق نراقی (ره) متوفای ۱۲۴۵ هجری قمری در باره ملکیت و کلمات هم ریشه آن: «معنى الملكية و المالية و ما یرادفهما من الألفاظ: معنى إضافی، لا یتحقق إلّا مع وجود مالک و متمول. و هذا المعنى الإضافی بحکم العرف و التبادر: عبارة عن اختصاص خاص و ربط مخصوص، معهود بین المالك و المملوك، و المتمول و المال، موجب للاستبداد به، و الاقتدار علی التصرف فيه منفردا، و ما له ذلك الاختصاص المعهود بالنسبة إلى شخص هو: الملك و المال»<sup>۴۸</sup>

د. حضرت امام خمینی (ره) متوفای ۱۴۰۹ هجری قمری چنین می‌فرماید: «إنّ المملکیّة اعتبار عقلائی، و من أحكامها السلطنة علی التقلب و التقلب»<sup>۴۹</sup>

هـ آیت الله خویی (ره) متوفای ۱۴۱۳ هجری قمری در این زمینه چنین به اظهار نظر می‌پردازد: «ومعنى الملكية اعتبار إحاطة المالك بالمملوك... و علیه فحقیقة الملكية إنما هی السلطنة و الإحاطة: و هی مقولة بالتشکیک علی مراتبها الأربع المتقدمة»<sup>۵۰</sup>

### نتیجه سخنان بزرگان در باره تعریف مالکیت

با تتبع و بررسی عبارات فقها پیرامون تعریف مالکیت به این نتیجه می‌رسیم که مالکیت از نظر آنان عبارت است از:

۱. رابطه و علقه‌ای که میان مالک و مملوک اعتبار می‌گردد که براساس همین اعتبار، مالک قادر است هرگونه تصرفاتی را که مخالف باقانون و شرع نباشد در مال و مملوک خود انجام دهد و کسی نتواند برای او مزاحمت ایجاد کند.

۲. از نظر برخی دیگر عبارت است از: سلطنتی که براساس آن مالک می‌تواند هرگونه تصرفی را نسبت به مملوک و مال خودش که مخالف قانون و شرع نباشد انجام دهد.

۳. به نظر برخی دیگر عبارت است از: ملک که به اصطلاح فلسفی به آن جده گفته می‌شود.

ولی باهمه اختلاف‌هایی که در باره تعریف مالکیت در عبارات فقها و بزرگان وجود دارند در یک معنا باهم مشترک است که مالکیت به هر معنای که باشد مالک قادر است هرگونه تصرفاتی را که مایل است نسبت به مال و ملک خودش انجام دهد و کسی حق ایجاد مزاحمت برای او را ندارد و البته طبیعی است که اینگونه تصرفات مالکانه باید در چارچوب قانون و شرع صورت گیرد.

### چهار دیدگاه پیرامون مالکیت معادن

فقها در باره مالکیت منابع طبیعی به طور کلی و معادن به طور خاص نظریات متفاوتی دارند که حداقل چهار نظریه در باره مالکیت معادن به ترتیب زیر وجود دارد:

الف. معادن به طور مطلق جزء انفال و ملک دولت اسلامی است چه در اراضی انفال باشد و چه در اراضی که متعلق به همه مسلمین است و چه در اراضی شخصی و خصوصی و چه معادن ظاهری و چه باطنی.

ب. به طور مطلق از مباحات اصلیه و از مشترکات عمومی است، همه افراد می‌توانند به اندازه نیازشان استفاده و بهره‌برداری کنند.

ج. قول سوم معدن در ملکیت تابع زمینی است که در آن کشف می‌شود که اگر در اراضی انفال و دولتی باشد ملک دولت اسلامی است، اگر در اراضی که متعلق به عموم مردم است کشف گردد؛ مثل اراضی مفتوح العنوه متعلق به همه مسلمانان می‌باشد، اگر در اراضی شخصی کشف گردد ملک صاحب زمین است.

د. نظریه و قول به تفصیل میان معادن باطنی و ظاهری که اگر باطنی باشد جزء انفال و ملک دولت اسلامی و اگر ظاهری باشد از مباحات اصلیه و مشترکات عمومی است.

### قول اول (مطلقاً از انفال است)

#### طرف‌داران این نظریه

فقهای که از این دیدگاه حمایت کرده اند عبارت است از: شیخ کلینی (ره)<sup>۵۱</sup>، شیخ مفید (ره)<sup>۵۲</sup>، شیخ طوسی (ره)<sup>۵۳</sup>، سلار دیلمی (ره)<sup>۵۴</sup>، محمد باقر سبزواری (ره)<sup>۵۵</sup>، کاشف الغطا (ره) در عن مبهمات الشریعه الغراء<sup>۵۶</sup>، مولی احمد نراقی (ره) در المستند الشیعه<sup>۵۷</sup>، شیخ انصاری (ره)<sup>۵۸</sup> و از فقهای معاصر؛ مانند آیت الله منتظری<sup>۵۹</sup>، آیت الله سیستانی<sup>۶۰</sup>، آیت الله صافی<sup>۶۱</sup>، آیت الله مکارم شیرازی<sup>۶۲</sup>، آیت الله محقق کابلی<sup>۶۳</sup> و آیت الله سبحانی<sup>۶۴</sup> نیز از طرف داران این نظریه هستند که به جهت رعایت اختصار

از آوردن عبارات همه این بزرگان صرف نظر کرده و تنها جهت تأیید آنچه گفته شد عبارات چندتن از این بزرگان را در این باره نقل می‌کنیم و بقیه را به همان ارجاعات که داده شد اکتفا می‌نماییم و چنانچه کسی بخواهد دیدگاه این بزرگان را به طور مستقیم ببیند می‌تواند به منابع که معرفی گردید مراجعه کند.

۱. کلینی (ره) متوفای ۳۲۹ هجری قمری: «وَكذلكَ الْآجَامُ وَالْمَعَادِنُ وَالْبِحَارُ وَالْمَقَاوِزُ هِيَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةً.»<sup>۶۵</sup>

۲. شیخ مفید (ره) متوفای ۴۱۳ هجری قمری در این باره چنین می‌فرماید: «كانت الأنفال لرسول الله (ص) خاصة في حياته وهي للإمام القائم مقامه من بعده خالصة كما كانت له (ع) في حياته... و الأنفال كل أرض... و البحار و المفاوز و المعادن و قطايع الملوك.»<sup>۶۶</sup>

۳. شیخ طوسی (ره) متوفای ۴۶۰ هجری قمری در نهاییه: «ومنها أرض الأنفال وهي كل أرض انجلى أهلها عنها من غير قتال والأرضون الموات ورؤس الجبال والآجام والمعادن و قطائع الملوك. و هذه كلها خاصة للإمام، يقبلها من شاء بما أراد و يهبها و يبيعها إن شاء حسب ما أراد.»<sup>۶۷</sup>

ایشان در کتاب مبسوط معادن را به طور مطلق از انفال نمی‌داند؛ بلکه میان معادن ظاهری و باطنی تفصیل قائل است و می‌گوید معادن ظاهری از مباحات اصلیه و معادن باطنی از انفال و در اختیار حکومت اسلامی است؛ اما با توجه به این که کتاب مبسوط کتاب نظری و استدلالی شیخ طوسی (ره) می‌باشد و در مقابل کتاب النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی همان طور که از اسمش پیدا است کتاب فتوایی و در بردارنده نظریات فقهی او می‌باشد و در حقیقت یک رساله عملیه است. بنابراین به نظر می‌رسد آنچه که در کتاب نهاییه آمده است دیدگاه نهایی شیخ طوسی (ره) باشد، در نتیجه می‌توان چنین ادعا کرد که به نظرایشان معادن مطلقاً از انفال است، چنانکه بسیاری از محققین این نظریه را به ایشان نسبت داده‌اند؛ زیرا به طور مطلق فرموده است معادن از انفال است بدون این که تفصیلی میان معادن قائل گردد و توضیحی در این باره ارائه دهد.

۴. قاضی بن براج (ره) متوفای ۴۸۱ هجری قمری در المهدب: «الأنفال هي كل أرض تقدم ذكرها، و ميراث من لا وارث له، و جميع المعادن...»<sup>۶۸</sup>

بسیاری از بزرگان و فقها و محققین این نظریه را که معادن به طور مطلق از انفال است به قاضی بن براج (ره) نسبت داده‌اند، اگرما باشیم و این متن که از المهدب در این جا نقل کردیم این نسبت درست است که ایشان به طور مطلق معادن را از انفال و ملک دولت و حکومت اسلامی می‌دانند؛



چون تصریح می کند ( و جميع المعادن)؛ ولی با توجه به عبارات ایشان در همین کتاب (المهذب) جلد دوم، باب احیای موات صفحه ۳۳ و ۳۴، پیرامون معادن ظاهری و باطنی به نظر می رسد که از این نظریه برگشته است و میان معادن ظاهری و باطنی قائل به تفصیل شده است؛ چون در آن جاتصریح می کند که معادن ظاهری متعلق به همه مردم است و هر کس می تواند به اندازه نیاز از آن استفاده کند و امام (علیه السلام) حق اقطاع این گونه از معادن را ندارد، اگر به نظرایشان همه معادن جزء انفال و ملک امام است چرا نتواند آن را به جهت مصالحی که او تشخیص می دهد به کسی واگذار کند، اگر بزرگانی مانند محقق کرکی در جامع المقاصد، صاحب ریاض المسائل، صاحب جواهر الکلام، محقق همدانی در مصباح الفقیه، محقق داماد در کتاب الخمس و بسیاری از بزرگانی دیگر در عبارات شان این نظریه را که معادن مطلقا از انفال است به قاضی بن براج (ره) نسبت داده و او را یکی از طرف داران این نظریه قلمداد کرده اند به نظر می رسد تنها به این بخش از عبارات قاضی در المهذب مراجعه داشته اند و اگر به جلد دوم، باب احیای موات پیرامون معادن ظاهری و باطنی هم مراجعه می فرمودند مسلما در نسبت دادن این نظریه به قاضی تجدید نظر می کردند.

بنابر توضیحات که داده شد ما آنچه را که صاحب المهذب (قاضی بن براج) در جلد دوم، باب احیای موات صفحه ۳۳ و ۳۴ همین کتاب پیرامون معادن ظاهری و باطنی آورده به عنوان مراد جدی و عدول از (تجدید نظر) آنچه که در جزء اول این کتاب، باب ذکر انفال صفحه ۱۸۶ به لفظ «جميع المعادن» آمده است، تلقی کرده و ایشان را از طرف داران نظریه چهارم به حساب می آوریم که میان معادن ظاهری و باطنی تفصیل قائل اند که معادن ظاهری را مطلقا از مباحات اصلیه و معادن باطنی را مطلقا از انفال می دانند که عبارات ایشان را در بررسی قول چهارم خواهیم آورد.

۵. شیخ اعظم انصاری (ره) متوفای ۱۲۸۱ هجری قمری در کتاب الخمس: «المحکم عن الشیخین فی المقنعة والنهاية و سکار و القاضی: کون المعادن من الأنفال و نسب إلى الكلینی و شیخه علی بن ابراهیم القمی ... و هذا القول لا یخلو عن قوّة»<sup>۶۹</sup>

۶. آقا رضا همدانی (ره) متوفای ۱۳۲۲ هجری قمری در مصباح الفقیه: «أقول: لا ینبغی الالتفات إلى ما فی هذه الأخبار من القصور سندا أو دلالة بعد استفاضتها و اعتضاد بعضها ببعض و بفتوی المشایخ الثلاثة و نظرائهم من أعظم الأصحاب و أصحاب الحديث و بالمستفیضة المتقدمة الدالة علی أن الأرض و ما أخرجہ الله تعالی منها کلها للإمام، فالقول بأنّها من الأنفال هو الأقوی. خصوصا ما كان فی أرضه، فإنّه لا ینبغی الارتباب فی تبعیته لها»<sup>۷۰</sup>

در توضیح و تکمیل نظریه و دیدگاه محقق همدانی (ره) در باره مالکیت معادن می‌گوییم: این که ایشان می‌فرماید: «فالقول بأنهم من الأنفال هو الأقوی» مقصود شان معادنی است که در اراضی انفال و همچنین اراضی عمومی؛ مانند اراضی مفتوح العنوه قرار دارد و این گونه معادن به نظرایشان بنابراین از انفال می‌باشد؛ اما معادنی که در اراضی خصوصی است از این حکم خارج و به تبعیت از زمین ملک صاحب زمین می‌باشد؛ زیرا ایشان در این زمینه تصریح می‌کند و چنین می‌فرماید: « نعم الظاهر خروج ما كان في ملك مالك خاص عدا الإمام من حيث إمامته عن محل الكلام؛ إذ لا يظن بأحد الالتزام بكون الناس شرعا سواء في المعدن الواقع في دار زيد مثلا، خصوصا إذا لم يكن ملكها في الأصل بسبب الإحياء.»<sup>۷۱</sup>

با تتبع عبارات این دسته از فقها و بزرگان امامیه به این نتیجه می‌رسیم که به نظر این‌ها معادن مطلقا از انفال و ملک دولت اسلامی است، هیچ گونه تفصیلی میان معادن ظاهری و باطنی، همچنین زمین‌های که معادن در آن‌ها قرار دارد وجود ندارند.

به هر حال بینیم ادله و مستندات این‌ها چیست و تاچه حد از قدرت و استحکام برخوردار است. آیا می‌تواند موانع و اشکال‌های سر راه این نظریه را بردارد و راه را برای پذیرش و اثبات این نظریه هموار کند یا خیر؟

ادله و مستندات این گروه از فقها عمدتا روایات و احادیثی است که از ائمه معصومین (علیهم السلام) در این زمینه نقل شده اند که در این جا آن‌ها را آورده و کیفیت استدلال به آن‌ها را بیان می‌کنیم و سپس به نقد و بررسی و طرح اشکال‌های که نسبت به این ادله شده می‌پردازیم.

### ادله و مستندات قول اول

۱. موثقه اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر الصادق (علیه السلام): «قال: سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الأنفال، فقال: هي القرى التي قد خربت وانجلى أهلها، فهي لله وللرسول (صلى الله عليه وآله)، وما كان للملوك فهو للإمام (عليه السلام)، وما كان من الأرض الخربة لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب، وكل أرض لا رب لها، والمعادن منها، ومن مات وليس له مولى فماله من الأنفال.»<sup>۷۲</sup>

موثقه اسحاق بن عمار با توجه به این که از نظر سند معتبر است و اکثریت قریب به اتفاق از فقهای امامیه به اعتبار و حجیت آن از نظر سند اعتراف دارند از مهم‌ترین ادله و مستندات این عده از فقها

به شمار می‌رود که می‌تواند موضوع مورد ادعای شان را به اثبات برساند. البته به شرط این که آن اجمالی که از جهت دلالت، متوجه این موثقه است دفع گردد.

اسحاق بن عمار از امام جعفر الصادق (علیه السلام) در مورد انفال سؤال می‌کند و حضرت در پاسخ او مصادیق انفال را بیان کرده و چنین می‌فرماید:

انفال عبارت اند از: آبادی‌هایی که خراب شده و ساکنانش رفته اند و این‌ها از آن خداوند (ج) و پیامبر (ص) است و همچنین اموالی که تعلق به پادشاهان داشته برای امام است و نیز زمین مخروبه‌ای که بدون جنگ و لشکرکشی به تصرف درآمده و تمام زمین‌های بی‌صاحب و معادن از انفال هستند و هر شخص بی‌وارثی که بمیرد، مال او نیز از انفال خواهد بود.

### کیفیت استدلال بر موثقه اسحاق بن عمار

کیفیت و تقریب استدلال به این روایت به این صورت است که ضمیر در قول امام (علیه السلام) «المعادن منها» به اعتقاد طرف داران این نظریه به انفال بر می‌گردد و با توجه به این که کلمه معادن جمع محلائی به الف و لام است و در علم اصول فقه این موضوع به اثبات رسیده است که جمع محلائی به الف و لام افاده عموم می‌کند؛ پس نتیجه این می‌شود که همه معادن از انفال است، حال فرق نمی‌کند که از معادن ظاهری باشد یا از معادن باطنی و نیز فرق نمی‌کند که در چه زمینی قرار دارد، در زمین موات که خود از مصادیق انفال است و چه در زمین مفتوح العنوه که متعلق به همه مسلمان است و چه در زمین شخصی و خصوصی که مالک مشخص دارد، مگر این که در این باره دلیلی خاصی وجود داشته باشد که برخی از معادن را از تحت این عموم بیرون کند؛ مانند معادن موجود در اراضی شخصی که برخی از بزرگان این گونه از معادن را تابع زمین دانسته و به ملکیت خصوصی آن نظر داده اند هر چند به نظر می‌رسد دلیلی خاصی در این باره وجود ندارد مگر این که به تعبیر شهید صدر (ره) اجماع تبعدی در کار باشد.<sup>۷۳</sup>

خلاصه براساس این روایت معادن مطلقاً از انفال و ملک حکومت اسلامی است.

۲. محمد بن مسعود عیاشی از ابی بصیر و او از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «قال (ع): لَنَا الْأَنْفَالُ، قَلْتُ وَمَا الْأَنْفَالُ؟ قَالَ: مِنْهَا الْمَعَادِنُ وَالْأَجَامُ.»<sup>۷۴</sup>

دلالت این روایت بر این که معادن به طور مطلق از انفال می‌باشد بسیار واضح و روشن است و هیچ گونه ابهامی از نظر دلالت وجود ندارد.

۳. روایت داود بن فرقد از امام جعفر الصادق (علیه السلام): «قلت: وما الأنفال؟ قال (علیه السلام): بطون الأودية ورؤوس الجبال والآجام والمعادن.»<sup>۷۵</sup>

دلالت این روایت نیز مانند روایت قبل واضح و آشکار است و نیاز به توضیح ندارد. ۴. روایت که صاحب مستدرک در مستدرک الوسائل از کتاب عاصم بن الحمید الحنات از ابی بصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است: «قال (ع): ولنا الأنفال، قال: قلت له (ع): وما الأنفال؟ قال: المعادن منها والآجام.»<sup>۷۶</sup>

این روایت نیز مانند دو روایت قبل از نظر دلالت تام است و هیچ گونه اجمالی ندارد و موضوع مورد ادعا را ثابت می کند.

### بررسی و نقد ادله

#### بررسی دلالت موثقه اسحاق بن عمار

مهم ترین دلیل بر این نظریه که معادن مطلقاً از انفال است موثقه اسحاق بن عمار می باشد؛ زیرا همان گونه که گفته شد این موثقه از نظر سند تام و دارای حجیت و اعتبار کافی است و اکثریت قریب به اتفاق از علمای رجال و فقها به اعتبار سند این موثقه تصریح کرده اند هر چند برخی از بزرگان مانند علامه حلی (ره) نسبت به سند آن خدشه وارد نموده؛ زیرا گفته است در سلسله سند این روایت، ابان بن عثمان قرار دارد که او از فرقه ناووسیه<sup>۷۷</sup> و شخص فاسد المذهب است؛ ولی این خدشه در سند قابل دفع می باشد؛ چون اولاً: معلوم نیست که ایشان از فرقه ناووسیه باشد همچنانکه حضرت آیت الله خویی (اعلی الله مقامه الشریف) در معجم رجال الحدیث، ج ۱، باب الف، ص ۱۴۶ این نسبت را به او رد می کند ثانیاً: بر فرض که از این فرقه نیز باشد مشکل در اعتبار سند ایجاد نخواهد کرد؛ چون او توثیق شده است و حجیت خبر ثقه در علم اصول فقه به اثبات رسیده است؛ بنابراین از نظر سند بلا اشکال است؛ بلکه روایت موثقه از روایت حسنه نیز بالاتر است؛ چون روایت حسنه روایتی است که سلسله زوات آن امامی باشند، توثیق شده باشند یا نه، در صورتی که روایت موثقه آن است که از نظر راستگویی و صداقت مورد قبول باشند حال امامی باشند یا نه و آنچه در قبول روایات مهم و مطرح است صداقت در نقل اخبار است.

بنا بر این تنها همین موثقه را از نظر دلالت مورد نقد و کنکاش قرار داده و اشکال های را که در باره دلالت این موثقه وجود دارد مطرح کرده و به پاسخ از آن ها خواهیم پرداخت و روایات دیگر که نیز به عنوان دلیل در این باره مطرح شد هر چند از نظر دلالت تام و صریح است؛ اما از آن جایی که همه مرسله می باشند و روایت مرسله با توجه به این که از نظر سند ضعیف است نیازی به بررسی

ندارد چنانچه موثقه از نظر دلالت تام شد در این صورت مراسل سه گانه که نقل کردیم نقش مؤید را خواهند داشت و در پایان بررسی نظرات فقهای امامیه، در باره روایت داود بن فرقد و ابویصیر اجمالاً نکته را تذکر خواهیم داد.

### منشأ اجمال و ابهام در موثقه اسحاق بن عمار چیست؟

اجمالی که در موثقه وجود دارد، از ضمیر «منها» در جمله «المعادن منها» ناشی می‌گردد که در مرجع ضمیر «منها» دو احتمال وجود دارد:

۱. احتمال دارد به انفال برگردد همچنانکه طرف داران این نظریه (که معادن از انفال است) برای این باور می‌باشند و ظاهر و مقتضای نظم طبیعی جملات به کار رفته در موثقه نیز همین احتمال را تأیید می‌کند؛ زیرا آنچه که پیش از این فقره می‌باشد «هی القری اللتی قد خربت وانجلی اهلها...» جمله مستقل است و همچنین آنچه پس از این فقره آمده است «ومن مات ولیس له مولی فماله من الأنفال» نیز جمله مستقل است.

بنابراین اگر نظم طبیعی جملات حفظ شود باید ضمیر «منها» به انفال برگردد؛ چون تنها در این صورت است که جمله مستقل در وسط کلام امام (ع) مانند صدر و ذیل تحقق می‌یابد؛ زیرا اگر «منها» به انفال برگردد، خبر است برای قول امام (ع) «وماکان من الأرض الخربة لم یوجف علیه یخیل ولا رکاب وکل ارض لارب لها والمعادن» که بعد از عطف برهم دیگر مبتدا است.

۲. احتمال دارد به کلمه ارض در «کل ارض لارب لها» برگردد همچنان که مخالفین نظریه فوق بر این باور اند؛ زیرا نزدیک تر از لفظ انفال است و این احتمال با آنچه صاحب ریاض المسائل در ریاض گفته تقویت می‌شود ایشان می‌گویند: «اگر ضمیر به انفال برگردد مستلزم این است که واو استینافیه باشد در حالی که اصل در واو عطف است نه استیناف».<sup>۷۸</sup>

در این صورت که ضمیر «منها» به ارض بر می‌گردد، دیگر خبر برای مبتدا نیست؛ بلکه قید است برای کلمه «المعادن» و به جهت این که مبتدا بدون خبر باقی نماند باید خبری محذوفی را در تقدیر گرفت.

ممکن است کسی بگوید نیاز به تقدیر گرفتن خبر نیست؛ چون قول امام (ع) «من الأنفال» در جمله اخیر «من مات ولیس له مولی فماله من الأنفال» هم برای این فقره و هم برای فقره قبل از آن می‌تواند خبر واقع شود؛ ولی این درست نیست؛ زیرا آنچه که مطابق با ذوق سلیم است این است که کلمه «من الأنفال» تنها برای جمله اخیر خبر است نه برای هر دو.

و نیز احتمال دارد کسی بگوید اصلاً نیازی به خبر نیست؛ چون قول امام (ع) از «و ما كان من الأرض الخربة لم يوجف عليه بخیل ولا ركاب، وكل أرض لا رب لها» تا «و المعادن منها»، عطف است بر جمله اول امام (ع) «القرى اللتى...» و این جمله‌ها بعد از عطف، خودشان خبر است برای «هی» که مبتدا می‌باشد. بنابراین چه نیازی داریم که خبری را در تقدیر بگیریم.

این احتمال بدون تردید از احتمال حذف خبر، بهتر است؛ چون اهل ادب عدم تقدیر را بهتر از تقدیر گرفتن چیزی می‌دانند؛ ولی اگر امر میان احتمال اول و این احتمال دایر گردد مسلماً احتمال اول مقدم است؛ زیرا همان گونه که تقریر شد این احتمال که ضمیر به انفال برگردد مطابق نظم طبیعی و احتمال اخیر مخالف نظم طبیعی می‌باشد.<sup>۷۹</sup>

۳. دو احتمال که در باره مرجع ضمیر توضیح داده شد در صورتی است که «منها» باشد؛ اما مطابق آنچه در برخی از نسخه‌ها وجود دارد که بدل از «منها» «فیها» آمده است براساس این نسخه احتمال دارد ضمیر «فیها» به تمام جمله‌های پیش از خود؛ مانند «الأرض الخربة وكل أرض لا رب لها» برگردد یا این که تنها به جمله اخیر برگردد که برخی این را قدر متیقن می‌دانند.

براساس نسخه «فیها» این موثقه دلیل است بر نظریه تفصیل که معادن را از نظر ملکیت تابع زمین می‌دانند.

### اشکالات متعددی بر این دیدگاه وارد است

پس از نقد و بررسی موثقه اسحاق بن عمار به این نتیجه می‌رسیم که این موثقه هرچند از نظر سند تام، ولی از نظر دلالت مجمل است و دلیلی که دارای اجمال باشد نیز اعتبار ندارد و لذا این نظریه و دیدگاه که معادن مطلقاً از انفال است، با موانع و اشکال‌های فراوانی رو برو می‌باشد که اشکالات وارد بر این دیدگاه را به صورت زیر مطرح می‌کنیم:

### اشکال اول

مهم ترین مستند و مدرک این دیدگاه که موثقه اسحاق بن عمار بود مجمل از آب درآمد و با دلیل مجمل نمی‌توان، موضوع مورد ادعا را اثبات کرد؛ هرچند بنا بر نسخه «منها» ظاهر این است که ضمیر به انفال برمی‌گردد؛ اما همان طور که گفته شد در برخی از نسخه‌ها، بدل از «منها» «فیها» است که وجود این نسخه سبب تزلزل در استدلال می‌شود و بنیان استدلال را سست می‌کند.

### اشکال دوم

علاوه بر آن که موثقه از نظر دلالت اجمال و ابهام دارد، مشهوری از فقها نیز از آن اعراض کرده اند که این خودضعف دیگری است برای این موثقه.

### اشکال سوم

این دیدگاه مخالف با سیره مستمره است، که از صدر اسلام تا به امروز وجود داشته است، چه در زمان قدرت و حاکمیت امامان معصوم (علیهم السلام) و چه در غیر آن، مردم بدون این که از آنان اذن بگیرند به استخراج، احیا و حیات معادن اقدام می کرده اند و وجود این سیره کاشف از این است که معادن از انفال نیست و اگر از انفال می بود باید از ولی امر زمان اذن می گرفتند.

### اشکال چهارم

این دیدگاه مخالف با اصل عملی است (اصالة الإباحه)؛ زیرا مقتضای اصل این است که معادن در ملک کسی داخل نشده است و مالکیت معادن نیاز به دلیل دارد و دلیل این دیدگاه با توجه به قصور دلالتی که دارد نمی تواند مالکیت معادن را آن هم به طور اطلاق به اثبات برساند.

### اشکال پنجم

ظاهر روایات فراوانی که دلالت بر وجوب خمس در معادن می کند<sup>۸</sup>، این است که معادن از انفال نیست و چهار پنجم آن ملک استخراج کننده است؛ زیرا اگر معادن از انفال باشد مستلزم این است که خطاب وجوب خمس بر شخص استخراج کننده معدن که مالک معدن نیست متوجه گردد؛ چون مطابق نظر شما معادن از انفال و ملک حکومت اسلامی است؛ پس نتیجه این می شود که تخمیس مال غیر بر شخص که مالک نیست واجب است و این مسأله را کسی ملتزم نیست.

علاوه بر اشکال های فوق بر این نظریه، اگر معادن از انفال باشد مخالف ظاهر روایاتی است که می گوید بر معادن خمس واجب است؛ زیرا آنچه که از این روایات استفاده می گردد این است که تحقق مالکیت معادن، پیش از تعلق خمس بر معادن است؛ یعنی مرحله مالکیت معادن قبل از مرحله تعلق وجوب خمس بر معادن می باشد.

با توجه به آنچه گفته شد حتی بر فرض که موثقه اسحاق بن عمار از نظر دلالت تام باشد و هیچ گونه ابهامی، هم در آن وجود نداشته باشد و بر اصل اباحه هم مقدم شود، معارض است با این دسته از روایات که خمس را بر معادن واجب می داند و ظاهر این روایات این است که استخراج کننده نسبت به معادن مالکیت دارد.

فقه اقتصادی

مجله علمی تخصصی انجمن علمی پژوهشی فقه اقتصادی

## جواب از اشکالاتی که مطرح شد

### جواب از اشکال اجمال موثقه اسحاق بن عمار

برخی از بزرگان در جواب از این اشکال چنین فرموده است: «این که گفته شد در ضمیر «منها» دو احتمال وجود دارد قبول نداریم؛ بلکه بیش تر از یک احتمال وجود ندارد و برگشت ضمیر به انفال متعین است؛ زیرا در صورت برگشت ضمیر به ارض، مبتدا بدون خبر باقی خواهد ماند که در نتیجه سبب اختلال در معنا خواهد شد و برای این که معنا باطل نشود چاره‌ای نیست جز این که ضمیر «منها» به انفال برگردد و خبر برای مبتدا باشد و از همین جا روشن می‌گردد که نسخه «فیها» غلط است؛ چون در این صورت تالی فاسد دارد؛ زیرا ضمیر «فیها» به ارض بر می‌گردد و مبتدا بدون خبر باقی می‌ماند و این امر سبب بطلان در معنا می‌شود».<sup>۸۱</sup>

شیخ انصاری (ره) در کتاب الخمس در باره مرجع ضمیر چنین می‌فرماید: «بأنّ قوله «منها» یحتمل أن یکون قیدا للمعادن، فیرجع الضمیر إلی «أرض لا ربّ لها» مع أنّ المحکمی عن بعض النسخ «فیها» بدل «منها»، ولا یخفی ضعف الاحتمالین».<sup>۸۲</sup>

همان طور که از عبارات شیخ انصاری (ره) به خوبی استفاده می‌شود ضعف احتمال برگشت ضمیر «منها» به ارض و همچنین احتمال وجود نسخه «فیها» بدل از «منها» از واضحات است. و به علاوه آنچه گفته شد لازمه درست بودن نسخه «فیها» این است که تنها معادن موجود در قسم سوم از زمین‌های ذکر شده در متن روایت (کل ارض لا رب لها) از انفال باشد و حال آن که هیچ خصوصیتی برای این قسم زمین در موضوع مورد بحث، به چشم نمی‌خورد؛ زیرا زمین‌های مربوط به امام و حاکم اسلامی که بخشی از انفال محسوب می‌شوند از این جهت حکم یکسان دارند. بنابراین موثقه از نظر دلالت هیچ اجمالی نداشته و استدلال بر او جهت اثبات این موضوع که معادن مطلقا از انفال است تام می‌باشد و مراسل سه گانه که پیش تر نقل شد به عنوان مؤیداتی بسیار روشن برای موثقه خواهد بود، همچنان که صاحب مصباح الفقیه (ره) در این زمینه چنین می‌گوید: «لا ینبغی الالتفات إلی ما فی هذه الأخبار من القصور سنداً أو دلالة بعد استفاضتها واعتضاد بعضها ببعض و بفتوی المشایخ الثلاثة ونظراً لهم من أعظم الأصحاب وأصحاب الحدیث و بالمستفیضة المتقدّمة الدالّة علی أنّ الأرض وما أخرجہ اللّٰه تعالیٰ منها کلّها للإمام، فالقول بأنّها (ای المعادن) من الأنفال هو الأقوی».<sup>۸۳</sup>

همچنین آیت الله مکارم شیرازی (دام ظلّه العالی) در این باره چنین می‌فرماید:



«والإنصاف أنّ هذه الروايات الثلاث مع عمل جماعة كثيرة من أفاضل القدماء بها كافيّة في إثبات كون المعادن من الأنفال لا سيّما أنّ ضعف خبر إسحاق بن عمّار غير ثابت، فقد وصفه صاحب الجواهر وصاحب الرياض والمحقّق الهمداني والمحقّق الخوانساري (قدس الله أسرارهم) في جامع المدارك بالوثاقه.»<sup>۸۴</sup>

### جواب از شهرت

اما این که گفته شد مشهوری از فقها از موثقه اسحاق بن عمار اعراض کرده و فتوا داده اند که معادن از انفال نیست، این اشکال نیز قابل دفع است؛ زیرا تعداد کثیری از بزرگان قدما به ویژه مشایخ ثلاثه (کلینی، مفید و طوسی) براساس این موثقه فتوا داده و معادن را به طور مطلق از انفال دانسته اند؛ پس این که گفتید مشهور از این موثقه اعراض نموده اند، منظور شما از شهرت، شهرت قدما است یا شهرت متأخرین. اگر قدما باشد که برعکس ادعای شما است و اگر منظور شما متأخرین است، شهرت آنان مانع از حجیت اخبار نیست.<sup>۸۵</sup>

### جواب از سیره

این که گفته شد سیره برخلاف این نظریه است، این اشکال نیز قابل قبول نیست؛ زیرا منشأ سیره در میان مردم یکی از دو امر است که به ترتیب زیر توضیح می دهیم:

#### ۱. ناشی از تسامح مردم است

بسیاری از سیره های که میان مردم و متشرعه در تمام شؤون زندگی آنان اعم از عبادات، معاملات، امور سیاسی و اجتماعی جاری و ساری است در اثر تسامح و بی مبالاتی و عدم توجه آنها به دین و حقوق دیگران شکل می گیرد و از آن جای که مردم آشنایی کافی نسبت به حقوق امام و حاکم اسلامی نداشته چنین تصرفاتی مالکانه ای را در قلمرو مالکیت امام (ع) انجام می داده اند؛ نظیر آنچه در احیای اراضی موات در طول تاریخ از صدر اسلام تا به امروز اتفاق افتاده است و مردم بدون این که از ولی امر در باره احیای زمین موات اذن بگیرند به احیای اراضی موات اقدام نموده اند در حالی که بدون تردید اراضی موات از انفال و ملک حکومت اسلامی می باشد؛<sup>۸۶</sup> بنابراین، صرف این که سیره مسلمین از آغاز اسلام تا کنون بر این قائم بوده اند که بدون اذن ولی امر مسلمین در معادن تصرف می کرده اند دلیلی بر این نیست که این گونه منابع از مباحات اصلیه و مشترکات عمومی می باشد.

فقه اقصا

مجله علمی تخصصی انجمن علمی پژوهشی فقه اقصا

جهت تأییدی آنچه درباره سیره گفته شد، سخن شیخ انصاری (ره) را در کتاب مکاسب درباره این موضوع که آیا معاطات از اول امر مفید ملکیت است و یا صرفاً مفید اباحه تصرف در این قسمت نقل می‌کنیم.

با توجه به این که ایشان معاطات را از اول امر مفید ملکیت می‌دانند برای اثبات مدعای خودش چهار دلیل اقامه می‌کند و اولین دلیلی را که در این باره طرح می‌کند وجود سیره مستمره میان مسلمین است که در طول تاریخ، همه فرق اسلامی به معاطات به چشم بیع نگریسته و آثار ملک را بر آن مترتب می‌کرده‌اند؛ اما همه چهار دلیل را برای اثبات مدعای خودش کافی ندانسته و همه را به نقد و چالش می‌کشد از جمله در باره سیره مسلمین چنین می‌فرماید: «وَأَمَّا ثَبُوتُ السَّيْرَةِ وَاسْتِمْرَارِهَا عَلَى التَّوْرِيثِ، فَهِيَ كَسَائِرِ سَيْرَاتِهِمُ النَّاشِئَةَ عَنِ الْمَسَامَحَةِ وَقَلَّةِ الْمِبَالَاةِ فِي الدِّينِ مِمَّا لَا يَحْصِي فِي عِبَادَاتِهِمْ وَمَعَامَلَاتِهِمْ وَسِيَاسَاتِهِمْ، كَمَا لَا يَخْفَى».<sup>۸۷</sup>

## ۲. منشأ سیره روایات تحلیل است

به علاوه آنچه در باره سیره گفته شد روایات و نصوصی است که در فقه ماتحت عنوان نصوص تحلیل شهرت پیدا کرده‌اند و براساس این روایات که شامل اراضی و همچنین معادن می‌شود، تصرف در این گونه اموال برای شیعیان حلال شده است و حتی براساس برخی از این روایات؛ مانند «من احيى ارضاً موتافهية له» احیا سبب ملک است و کسی که زمین و یا معدنی را احیا کند مالک آن می‌شود.<sup>۸۸</sup>

بنابراین اگر مسلمین و بویژه شیعیان در انفال و ملک امام (ع) تصرف می‌کنند به این دلیل است که برای آنان این تصرفات حلال شده‌اند و آنان با توجه به این نصوص اقدام به چنین تصرفاتی کرده و می‌کنند، نه این که تصرفات مردم بیانگر این مطلب باشد که این‌ها از مباحات اصلیه و مشترکات عمومی است.

## جواب از اصل عملی

وقتی که دلالت موثقه اسحاق بن عمار ابهام و اجمال نداشته باشد و به اصطلاح از نظر دلالت بین باشد و این را خود شما هم قبول دارید که با وجود دلیل لفظی نوبت به اصل عملی نمی‌رسد «الأصل دلیل حیث لا دلیل له»؛ پس با وجود دلیل لفظی جریان اصل اباحه معنا ندارد.

## جواب از اخبار

از اخباری که می‌گوید هر کس معدنی را استخراج کند باید تنها یک پنجم آن را به عنوان خمس پردازد چنین جواب داده شده است که میان این اخبار (اخبار باب خمس) و اخباری که می‌گوید معادن از انفال است هیچ گونه تعارضی وجود ندارد همچنان که صاحب کفایه الأحکام می‌فرماید: «والعمل بهذا الخبر غیر بعید، لکونه معتبراً قد عمل به جماعة من قدماء الطائفة، مع سلامته عن المعارض.»<sup>۸۹</sup> زیرا هیچ منافاتی ندارد که معادن از انفال بوده باشد و امام (ع) تنها به یک پنجم آن؛ یعنی خمس قانع شده باشد و باقی را به جهت تلاش و زحمت که استخراج کننده جهت استخراج معادن کرده به او، واگذار نموده باشد؛ مانند احیای زمین موات که تخمیس آن واجب است با این که بدون تردید از انفال و ملک امام (علیه السلام) می‌باشد.

### پرسشی از برخی طرف داران این نظریه

تنهایک پرسش در این جا باقی می‌ماند و آن این است که اگر مستند و دلیل این عده از فقها و بزرگان موثقه اسحاق بن عمار می‌باشد و با توجه به این که روایت موثقه است از نظر سند مشکل ندارد و حجت است و از نظر دلالت نیز تام شناخته شده و مؤیداتی هم دارند که دلالت موثقه را تقویت می‌کنند و همان گونه که در کیفیت استدلال به این موثقه تقریر گردید دلالت این موثقه عام است و همه معادن را بلا استثنا شامل می‌شود و ادله و مستندات طرف داران قول دوم و چهارم و به ویژه سوم را به نقد و چالش می‌کشند و می‌گویند معنی ندارد معادن به عنوان جزء و یتابع و نماء زمین تلقی گردد. حال سوال این است که با وجود این، دیگر چه دلیلی وجود دارد که برخی از فقها با این که از طرف داران این نظریه می‌باشند و معادن را به طور مطلق از انفال می‌دانند؛ ولی در باره معادن موجود در اراضی شخصی قائل به اختصاص می‌شود؟ و می‌گوید این گونه معادن تابع زمین و ملک صاحب زمین است.

مگر این که به تعبیر شهید صدر (ره) اجماع تعبدی در کار باشد؛ زیرا بسیاری از فقهای که معادن را مطلقاً از مباحات می‌دانند، همچنین کسانی که میان معادن ظاهری و باطنی تفصیل قائلند نیز معادن موجود در اراضی شخصی را از این قاعده مستثنا دانسته و بر این باورند که معادن موجود در اراضی خصوصی به تبعیت از زمین ملک صاحب زمین است و از باب تعبد قبول کنیم که معادن موجود در اراضی شخصی از انفال نیست و بلکه ملک صاحب زمین می‌باشد.

ادامه دارد.

مباحث اقتصادی

مجله علمی تخصصی انجمن علمی پژوهشی اقتصاد

## پی نوشت‌ها:

۱. محمد بن مکرم بن منظور: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۷۹.
۲. ابرهیم مصطفی و دیگران: المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۸۱، باب العین.
۳. اسماعیل بن حماد الجوهری: الصحاح، ج ۱، ص ۴۵۱، باب «العدن».
۴. فیروز آبادی: القاموس المحیط، ج ۴، ص ۲۴۶-۲۴۷ ماده «عدن».
۵. ابن الأثیر: النهایة فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۹۲.
۶. خلیل بن احمد الفراهیدی: کتاب العین، ج ۲، ص ۴۲، باب العین والذال والنون.
۷. محمد بن علی موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ج ۵، ص ۳۶۶.
۸. سید علی، طباطبای: ریاض المسائل (ط- الحدیثه) ج ۵، ص ۲۲۹.
۹. همان: منتهی المطلب، ج ۸، ص ۵۱۹ و ۵۲۱.
۱۰. حسن بن یوسف، علامه حلی: تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۰۹.
۱۱. همان: منتهی المطلب، ج ۸، ص ۵۱۹ و ۵۲۱.
۱۲. یوسف بن احمد بحرانی: الحدائق الناظره، ج ۱۲، ص ۳۲۸.
۱۳. ملا حبیب الله، شریف کاشانی: کتاب الخمس، ص ۱۶۶.
۱۴. سید عبد الأعلى، سبزواری: مهذب الأحکام، ج ۱۱، ص ۳۸۷-۳۸۸.
۱۵. سید محمد کاظم، طباطبای یزدی: العروة الوثقی (المحشی) ج ۴، ص ۲۳۵.
۱۶. ناصر، مکارم شیرازی: انوار الفقاهة، کتاب الخمس والأطفال، ص ۷۴.
۱۷. جعفر، سبحانی: الخمس فی الشریعة الإسلامیة الغراء، ص ۸۵.
۱۸. محمد بن منصور بن احمد، ابن ادريس حلی: السرائر، ج ۱، ص ۴۸۶.
۱۹. جعفر بن حسن، محقق حلی: المعترفی شرح المختصر، ج ۱، ص ۱۶۵.
۲۰. جمال الدین، حلی: المهذب البارع فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۵۶۶.
۲۱. محمد بن مکی عاملی، شهید اول: البیان، ص ۳۴۲.
۲۲. زین الدین، شهید ثانی: مسالک الأفهام، ج ۱، ص ۴۵۸.
۲۳. همان: الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲۴. محمد حسن، نجفی: جواهر، ج ۸، کتاب الصلاة، ص ۴۱۲ و ج ۳۸، کتاب احياء موات، ص ۱۰۰.
۲۵. سید حسین، طباطبای بروجردی: رساله فی الخمس، ص ۳۴۴-۳۴۵.
۲۶. سید ابوالقاسم، موسوی خویی: المستند فی شرح العروة الوثقی، ج ۳، ص ۳۷-۳۸.
۲۷. حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، علامه حلی تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۰۳.
۲۸. زین الدین، شهید ثانی: مسالک الأفهام، ج ۱۲، ص ۲۳۸ و ۲۴۲.
۲۹. محمد باقر، سبزواری: کفایة الأحکام، ج ۲، ص ۵۶۵ و ۵۶۶.
۳۰. شهید محمد باقر صدر، اقتصادنا، ص ۴۷۱ و ۴۷۲.
۳۱. محمد اسحاق، فیاض کابلی: الأراضی، ص ۳۵۲ و ۳۵۹.
۳۲. محمد حسن، نجفی: جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۱۰۱ و ۱۱۰.
۳۳. جمال الدین، حلی: مهذب البارع، ج ۱، ص ۵۶۶.
۳۴. سید روح الله موسوی، خمینی: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳۵. محمد جواد، مغنیه، فقه الامام الصادق (ع) ج ۵، ص ۵۲.
۳۶. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۰۳.
۳۷. زین الدین، شهید ثانی: مسالک الأفهام، ج ۱۲، ص ۲۳۸ و ۲۴۲.
۳۸. محمد باقر، سبزواری: کفایة الأحکام، ج ۲، ص ۵۶۵ و ۵۶۶.

- ۳۹ . شهید محمد باقر صدر، اقتصادنا، ص ۴۷۱ و ۴۷۲
- ۴۰ . محمد اسحاق، فیاض کابلی، ص ۳۵۲ و ۳۵۹
- ۴۱ . مصطلحات الفقه، بی نا، بی جا، بی تا، ص ۵۱۴
- ۴۲ . محمد بن مکرّم بن منظور: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۲
- ۴۳ . فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۹۰
- ۴۴ . ک، حقوق قراردادها در فقه امامیه، تألیف جلیل قنواتی و همکاران، ج ۱، ص ۴۸، همچنین، درآمدی بر اقتصاد اسلامی، تألیف پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۹۱ و ۹۲
- ۴۵ . سید محمد کاظم، یزدی، حاشیه مکاسب، ج ۱، ص ۵۴
- ۴۶ . همان، ص ۵۸
- ۴۷ . میرزا محمد حسین، نائینی، منیة الطالب فی حاشیة مکاسب، ج ۱، ص ۳۵
- ۴۸ . مولی احمد بن محمد مهدی، نراقی، عوائد الأيام، ص ۱۱۳
- ۴۹ . کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۴
- ۵۰ . سید ابو القاسم، موسوی خویی، مصباح الفقاهة، ج ۲، ص ۴۴
- ۵۱ . ابو جعفر محمد بن یعقوب، کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۸
- ۵۲ . محمد بن محمد بن نعمان عکبری، مفید، مقنعه، ص ۲۷۸
- ۵۳ . ابو جعفر محمد بن حسن، طوسی، النهاية، باب بیع المیاه و المراعی و حریم الحقوق و أحكام الأرضین، ص ۴۱۹ و ۴۲۰
- ۵۴ . حمزة بن عبد العزیز دیلمی، سألر، المراسم العلویة، ص ۱۴۰
- ۵۵ . محمد باقر، سبزواری، کفایة الأحکام، ج ۲، ص ۵۶۴
- ۵۶ . جعفر، کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۴، ص ۲۱۴
- ۵۷ . مولی احمد، نراقی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۱۰، ص ۱۶۲
- ۵۸ . مرتضی شیخ انصاری، کتاب الخمس، ص ۳۶۶ و ۳۶۵
- ۵۹ . حسین علی منتظری، کتاب الخمس و الأنفال، ص ۴۵
- ۶۰ . سید علی، سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۸۸
- ۶۱ . الشیخ لطف الله الصافی هدیة العباد، ج ۱، ص ۲۸۷
- ۶۲ . ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب الخمس و الأنفال، ص ۶۰۱
- ۶۳ . قربانعلی، محقق کابلی، المباحث الفقہیة «کتاب الخمس»، ص ۴۵۵ و ۴۵۶
- ۶۴ . جعفر سبحانی، سیمای اقتصاد اسلامی، ص ۵۷۲ و ۱۰۷
- ۶۵ . ابو جعفر محمد بن یعقوب، کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۸
- ۶۶ . محمد بن محمد بن نعمان عکبری، مفید، مقنعه، ص ۲۷۸
- ۶۷ . ابو جعفر محمد بن حسن، طوسی، النهاية، باب بیع المیاه و المراعی و حریم الحقوق و أحكام الأرضین، ص ۴۱۹ و ۴۲۰
- ۶۸ . قاضی، ابن براج، المهذب، ج ۱، ص ۱۸۶
- ۶۹ . مرتضی شیخ انصاری، کتاب الخمس، ص ۳۶۶ و ۳۶۵
- ۷۰ . آقا رضا، همدانی، مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸
- ۷۱ . همان، ص ۲۵۶ و ۲۵۷
- ۷۲ . محمد بن حسن، حرّ عاملی، وسائل الشیعة ج ۹، باب ۱ من ابواب الأنفال، حدیث ۲۰، ص ۵۳۱ و ۵۳۲
- ۷۳ . شهید محمد باقر صدر، اقتصادنا، ص ۴۸۴
- ۷۴ . محمد بن حسن، حرّ عاملی، وسائل الشیعة ج ۹، باب ۱ من ابواب الأنفال، حدیث ۲۸، ص ۵۳۳
- ۷۵ . همان، حدیث ۳۲ ص ۵۳۴
- ۷۶ . میرزا حسین، نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷ حدیث ۱، باب ۱ من ابواب الأنفال، ص ۲۹۵

۷۷. ناووسیه گروهی بودند که مرگ امام صادق(ع) را انکار کردند و او را آخرین امام شیعه و مهدی موعود دانستند؛ چون رهبر این فرقه عبدالله بن ناووس نام داشت، به ناووسیه شهرت یافتند. این فرقه کاملاً منقرض شده و در میان شیعیان پیروان و هوادارانی ندارند. فرق و مذاهب کلامی نوشته علی ربانی گلپایگانی، ص ۶۷

۷۸. سید علی، طباطبائی، صاحب ریاض، ریاض المسائل، طبع قدیم، ج ۱، ص ۲۹۸

۷۹. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احتمالات مرجع ضمیر «منها» به این منبع مراجعه گردد: سید محمد، محقق داماد، کتاب الخمس، ص ۳۹۶ و ۳۹۷

۸۰. جهت اطلاع بیشتر درباره اشکالات فوق بر این نظریه، ر ک: الأراضی، تألیف آیت الله محمد اسحاق فیاض، ص ۳۴۷-۳۵۰

۸۱. قربانعلی، محقق کابلی: المباحث الفقهیه «کتاب الخمس»، ص ۴۵۶

۸۲. مرتضی شیخ انصاری، کتاب الخمس، ص ۳۶۶

۸۳. آقا رضا، همدانی، مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸

۸۴. انوار الفقاهه، کتاب الخمس والأطفال، ص ۶۰۱

۸۵. همان

۸۶. قربانعلی، محقق کابلی: المباحث الفقهیه «کتاب الخمس»، ص ۴۵۷

۸۷. مرتضی شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۴۲

۸۸. قربانعلی، محقق کابلی: المباحث الفقهیه «کتاب الخمس»، ص ۴۵۷

۸۹. محمد باقر، سبزواری، کفایه الأحکام، ج ۲، ص ۵۶۴

